

بررسی موانع تاریخی استقرار جامعه مدنی در ایران معاصر با تکیه بر ناکارآمدی نخبگان

دکتر محمدرضا علم

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران

چکیده:

بیش از یک قرن است که مباحث مربوط به قانون‌گرایی، نهادهای مدنی و استقرار جامعه مدنی در کشور ایران مطرح است. در این مدت تحقیقات، مقالات، سمینارها و مطالعات زیادی در این خصوص صورت گرفته، اما آن چه در عمل جامعه شاهد آن بوده، عدم استقرار روابط، مناسبات و نهادهای مدنی بوده است.

سؤال این است: موانع استقرار این فرآیند در کشور کدامند؟ در پاسخ، می‌توان از استبداد داخلی، نفوذ خارجی، نقش نخبگان و سایر عوامل نام برد. از این میان، مقاله حاضر نقش نخبگان و تأثیر مثبت یا منفی آنان در استقرار جامعه مدنی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: جامعه مدنی، توسعه پایدار، نخبه‌گرایی، مشارکت مدنی

مقدمه

چالش‌های سیاسی - اجتماعی موجود در جامعه ایران پیرامون استقرار جامعه مدنی و نهادهای مربوط به آن مدتی است که افکار عمومی و خصوصاً اصحاب علم و اندیشه را به خود مشغول نموده است. سؤال این است: آیا چالش موجود از مشکلات، ناهنجاری‌ها و موانع خاصی نشأت می‌گیرد؟ آیا این موانع آنی و خلق‌الساعه‌اند یا در

ناهنجاری‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایران ریشه دارند؟ این ناهنجاری‌ها کدامند، از کجا به وجود آمده‌اند و در تاریخ ایران چه نقشی دارند؟ و بالاخره آیا می‌توان فارغ از این موانع و ناهنجاری‌ها، جامعه مدنی را آنچنان که کشورهای توسعه‌یافته در چند دهه اخیر بر شاخص‌های آن اجماع کرده‌اند در ایران استقرار بخشید؟

مقاله حاضر بر آن است که به این سئوالات پاسخ دهد اما طبیعی است که پاسخ به همه ابعاد، بسیار فراتر از حد یک مقاله یا سمینار می‌باشد. لذا محور تحقیق را بر مبنای کاوش در فرهنگ سیاسی جامعه ایران، خصوصاً بر دوران پس از مشروطه استوار می‌سازد.

ابتدا به طور خلاصه باید گفت که فرهنگ سیاسی ایران در دوره باستان و اسلامی، بنا به ویژگی‌هایی از قبیل پاتریمونیالیسم، آمریت تابعیت، و شدیداً غیرمشارکتی بودن، فضایی به وجود آورده بود که ترس، بدبینی، سیاست‌گریزی، تملق، چاپلوسی و فرصت‌طلبی از خصایص بارز آن بود و این فرهنگ سیاسی که بر شکل‌گیری ساخت قدرت در ایران تأثیر تام و مستقیم داشت، به صورتی دیگر در واقع، خود باز تولید همان ساخت سیاسی بود. اما به تدریج و تحت تأثیر عوامل مهمی، از جمله به تبع ارتباط ایرانیان با غرب و استقرار مشروطیت، زمینه‌های بروز تغییر در این فرهنگ سیاسی و تبدیل آن به فرهنگی مشارکتی یا نیمه مشارکتی فراهم آمد. این تحول (مشروطیت) که در اثر ارتباط گروه‌هایی از جامعه ایرانی با غرب و تماس با لایه‌های مختلف آن فرهنگ پدید آمد، در درجه اول حاصل کار و تلاش روشنفکران بود. افکار و اندیشه‌های غربی به ویژه آن چه از انقلاب فرانسه انتقال یافته بود، آنان را متقاعد کرد که تاریخ نه مشیت خداوندی - آن چنان که علما اعتقاد داشتند - و نه ظهور و سقوط ادواری سلسله‌های پادشاهی - آن گونه که وقایع‌نگاران درباری همواره توصیف می‌کردند - بلکه جریان پیشرفت بی‌وقفه بشری است. تاریخ غرب آنان را به این باور رهنمون شد که پیشرفت‌های بشری نه تنها ممکن و مطلوب است، بلکه به ناره کردن زنجیرهای استبداد سلطنتی و جزم‌اندیشی مذهبی منوط است. تفکر غرب، استبداد سلطنتی را دشمن ذاتی

برابری، و جزم‌اندیشی مذهبی را مخالف طبیعی تفکر عقلانی و خرد جمعی می‌دانست. آموزه‌های غرب آنان را متقاعد ساخته بود که دانش حقیقی نه از راه مکاشفه و آموزش مذهبی بلکه از راه خردورزی و علوم جدید به دست می‌آید؛ لذا برخلاف عالمان سنتی که می‌توانستند به کمیت دانسته‌های حوزوی‌شان مباهات کنند، روشنفکران مدعی کاردانی و برخورداری از مهارت در ساختن جامعه‌ای مدرن بودند.

این امر در تاریخ معاصر ایران، میان روشنفکران و علما به چالش‌های جدی منجر شد. از طرفی برخورد اجباری و قابل پیش‌بینی روشنفکران و نخبگان با ساخت قدرت نیز بر تاریخ این دوره ایران چالشی دیگر افزود؛ چون در سنت فرهنگ سیاسی و ساخت قدرت در ایران، پرداختن به سیاست از جانب مردم و گروه‌های اجتماعی و سیاسی گناهی بزرگ محسوب می‌شد و هیأت حاکمه اجتناب از آن را امری واجب می‌شمرد. واضح است که حاکمیت چنین فرهنگی، خود به خود، در نهایت از ایجاد و استقرار نهادهای مدنی لازم در جامعه در حال تحول ایران جلوگیری می‌کرد و در نتیجه، تکامل فرهنگی - سیاسی جامعه در جهت عقلانی شدن و مشارکت ارادی و آگاهانه مردم به تأخیر می‌افتاد. این دو چالش عمده، یعنی چالش میان روشنفکران و علما از یک سو و چالش میان ساخت قدرت - که محافظه‌کار و حافظ وضع موجود بود - با روشنفکران و نخبگان و آزادیخواهان از سوی دیگر، و نیز دیگر چالش‌های موجود در متن جامعه و توده‌های مردم - که همگی در حوزه فرهنگ سیاسی قابل بررسی و تحلیل است - همواره از موانع استقرار جامعه مدنی در ایران بوده‌اند. لذا پرداختن به چالش‌های سیاسی - اجتماعی امروز جامعه ایران و یافتن راهکارها و راهبردهای استقرار نهادهای مدنی و یا به عبارتی نهادینه کردن توسعه همه جانبه و پایدار در ایران امروز، بدون ریشه‌یابی، تحلیل و بررسی موانع تاریخی این فرآیند امکان‌پذیر نیست.

مقاله حاضر بر آن است که این چالش‌ها و موانع را با محوریت ناکارآمدی نقش نخبگان جامعه ایران معاصر مورد بررسی قرار دهد و به پرسش‌های مطرح شده در آغاز

جامعه مدنی: تعریف، شکل‌گیری و تاریخچه

چند سالی است که واژه «جامعه مدنی» مجدداً در عرصه سیاست و اجتماع ایران مطرح شده و اذهان و افکار عمومی جامعه خصوصاً اهل علم و تحقیق را به خود معطوف ساخته است. این که گفته شد «مجدداً»، منظور آن است که روشنفکران، نخبگان و به طور کلی اندیشمندان و اهل تحقیق مطلعند که واژه «جامعه مدنی» و طرح آن در عرصه مسائل سیاسی و اجتماعی کشور نمی‌تواند با جریان قانون‌خواهی و اصلاح‌طلبی یکصد و پنجاه سال اخیر ایران - پی‌آمد طبیعی نهضت مشروطه‌طلبی و قانون‌خواهی - بی‌ارتباط باشد. به همین دلیل، برای شناسایی ماهیت مسائل مربوط به عدم استقرار جامعه مدنی در ایران، ناچار ابتدا باید شاخصه‌های جامعه مدنی از قبیل تعریف، تئوری و تاریخچه آن را مورد بررسی قرار داد که از این رهگذر، در واقع، نسبت آن (جامعه مدنی) با ساختارهای قدرت و سیاست در ایران معاصر آشکار خواهد شد. آنتونی گیدنز معتقد است که برای فهم ماهیت جوامع جدید باید جوامع قبلی آن‌ها و همین‌طور مسیرهای مهمی را که فرآیندهای دگرگونی را طی کرده‌اند مطالعه کنیم. (Giddens, P.101) لذا نیاز است که ابتدا در خصوص واژه جامعه مدنی بحثی تاریخی انجام شود.

همان‌گونه که می‌دانیم، رنسانس به عنوان نقطه عطف تمدن نوین غرب، انسان‌اروایی را از سلطه کلیسا و آداب و رسوم کهن آزاد ساخت و تصور انسان از عالم جهان را به کلی دگرگون کرد. تکیه بر عقل فردی و معیار قرار دادن عقل در سنجش قضایا و احترام گذاشتن به انسان، انسان‌محوری را به عنوان یک اصل بر روند اجتماعی حاکم کرد. همچنین ظهور دولت‌های جدید در درون مرزهای ثابت سیاسی و زیر نظارت قدرت سیاسی مستقل و واحد، مقدمات ظهور جامعه مدنی را فراهم آورد و نیز جنگ‌های ۳۰ ساله که به پیمان صلح وستفالی ۱۶۴۸ منتهی گردید نقطه عطف دیگری در تجلی مفهوم دولت - ملت یا به عبارتی مقدمات عملی جامعه مدنی در اروپا بود. به علاوه، انقلاب بورژوا - دموکراتیک انگلیس در ۱۶۴۰ که به انقلاب ۱۸۶۶ منتهی شد، زمینه ظهور اندیشمند سیاسی شهیری به نام جان لاک را فراهم آورد. لاک با تدوین

دو رساله به نام حکومت مدنی مطرح حکومت سلطنتی مشروطه را ترسیم نمود و عملاً جامعه مدنی را پایه گذاری کرد. بعدها افرادی مثل منتسکیو با طرح تفکیک قوا و ژان ژاک روسو با تلاش‌های شان زمینه را هر چه بیشتر برای استقرار جامعه مدنی هموار کردند. از طرف دیگر، همزمان با این فرآیند، روند صنعتی شدن جوامع غربی با تقسیم کار اجتماعی و تخصصی شدن امور و در نتیجه پیچیدگی بسیار زیاد قشر بندی اجتماعی همراه بود. با صنعتی شدن جامعه صدها قشر اجتماعی و طبقات اجتماعی جدید به وجود می آمد که هر یک پایگاه اجتماعی خاص، منافع خاص و دیدگاه‌های خاص خود را داشتند و انواع اتحادیه‌های مختلف کارگری، اتحادیه‌های کارفرمایان، سازمان‌های حرفه‌ای، سازمانهای زنان، سازمان‌های قومی، انجمن‌های ورزشی و اجتماعی می‌توانستند در این جوامع شکل گرفته، در جهت تحقق اهداف اعضای خود فعالیت نمایند و در قالب این سازمان‌ها مشارکت سیاسی معنی داری در نظام سیاسی داشته باشند. با همه این احوال، صرفاً تحوّل ذر ساختار، شرط کافی به وجود آمدن جامعه مدنی نبود بلکه عوامل دیگری چون وضعیت فرهنگی و نوع ساختار و ایدئولوژی سیاسی طبقه حاکم یا نخبگان، در شکل‌گیری جامعه مدنی نقش اساسی داشتند.

این در حالی بود که سیر این تحولات در حوزه تعریف و تئوری نیز پیش می‌رفت و اندیشمندان حوزه جامعه‌شناسی و سیاست تعریف روشنی از جامعه مدنی ارائه دادند. به عنوان نمونه هگل معتقد است که «جامعه مدنی شامل کلیه مناسبات اقتصادی و خانوادگی می‌شود که در خارج از ساخت سیاسی و قضایی دولت قرار داشته و ذاتاً حوزه‌ای از فردگرایی نامحدود است.» (استیس، ص ۱۸۹) به عبارتی، از دیدگاه هگل، دولت در جامعه مدنی در کنار سایر تأسیسات مدنی قرار می‌گیرد.

در تعریف دیگری از جامعه مدنی، مارکس شکل‌گیری آن را به مرحله‌ای از توسعه نیروهای تولیدی منوط می‌داند که در آن مالکیت خصوصی به وجود آمده و طبقه بورژوازی شکل گرفته باشد. وی می‌نویسد:

واژه جامعه مدنی در قرن هیجدهم ظاهر شد. وقتی که مناسبات مالکیت خود را از جامعه

اشتراکی باستانی و قرون وسطایی رهانیده بودند. جامعه مدنی بدین معنی فقط همراه با طبقه

بورژوازی به وجود می آید. (کوزر، ص. ۱۷۱)

به نظر می رسد مارکس جامعه مدنی را در نقطه مقابل دولت قرار می دهد که همه چیز جز دولت را شامل می شود؛ چراکه وی معتقد است با آزاد شدن مالکیت خصوصی از اجتماع، دولت موجود مجزایی می شود که در کنار و خارج از جامعه مدنی قرار می گیرد. اما جامعه مدنی چیزی جز نوعی از سازماندهی نیست که بورژوازی بالا جبار در راستای اهداف داخلی و خارجی خود برای تضمین مالکیت و منافع مشترک پی می نهد. دورکیم نیز ویژگی های جامعه مدنی و رابطه آن با دولت را چنین توصیف می کند: دولت وقتی می تواند یک عامل بازدارنده باشد که از منافع توده افراد در جامعه مدنی منفک شده باشد؛ و این وقتی اتفاق می افتد که گروه های ثانویه که بین فرد و دولت قرار می گیرند کاملاً توسعه یافته نباشد. فقط وقتی که این گروه ها به قدر کافی نیرومند باشند و عامل متعادل کننده ای در برابر دولت بسازند می توانند از حقوق افراد محافظت کنند. (Giddens, P.121)

به نظر دورکیم گروه های واسطه، عامل حمایت از حقوق افراد در برابر دولت می باشند. اصولاً به نظر می رسد در جوامع پیچیده امروزی بیش از جوامع کشاورزی گذشته زمینه ساختاری و نیاز اجتماعی برای شکل گیری سازمان هایی وجود دارد که از یک طرف افراد و اقشار مختلف اجتماعی را که دارای اهداف، خواسته ها، پایگاه ها، دیدگاه ها و شیوه کار و زندگی مشترک هستند سازماندهی نمایند و آنان را از پراکندگی و بیگانگی از همکاران و جامعه خود برهانند و امور کار و فعالیت های خاص آنان را سازمان و نظم و ارتقا بخشند و از طرف دیگر نماینده رسمی و قانونی ای باشند که نظر اعضای خود را در زمینه های فوق به سمع دولت و دولت مردان برسانند و از این طریق اعضای خود را به نظام سیاسی و یا به عبارتی به جامعه مدنی پیوند دهند و به آنان احساس آرامش و امنیت بخشند.

به طور کلی، با توجه به تعاریف فوق، اگر بخواهیم تعریف کاملی از جامعه مدنی ارائه نماییم باید گفت که جامعه مدنی مجموعه تشکلهای صنفی، اجتماعی و سیاسی

قانونمند و مستقل گروه‌ها، اقشار و طبقات اجتماعی است که از یک طرف تنظیم‌کننده خواست‌ها و دیدگاه‌های اعضای خود بوده و از طرف دیگر منعکس‌کننده این خواستها و دیدگاه‌ها به نظام سیاسی حاکم و جامعه جهت مشارکت مؤثر در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی می‌باشد. بنابراین جامعه مدنی پدیده‌ای اجتماعی است که زمانی ظهور پیدا می‌کند که از یک طرف دولت بزرگ و پیچیده و از افراد جامعه جدا شده باشد و از طرف دیگر جامعه در اثر تقسیم کار اجتماعی زیاد قشر بندی پیچیده‌ای یافته باشد و در نتیجه پیوند دولت و جامعه بدون وجود برخی سازمان‌های واسط و نماینده اقشار گوناگون عملاً غیر ممکن شده باشد.

در یک جمع‌بندی از تعاریف فوق باید گفت:

الف: دولت‌ها عامل اصلی شکل‌گیری جامعه مدنی نیستند؛

ب: شکل‌گیری جامعه مدنی پروسه‌ای منظم و منطقی است که از درون جامعه شروع می‌شود و عواملی همچون وضعیت فرهنگی و نوع ساختار سیاسی، ساز و کارهای حل منازعات در درون ساخت سیاسی، نهادمند شدن حیات سیاسی و مشروعیت یافتن نهادهای قانونی در به وجود آمدن آن نقش اصلی و پایه‌ای دارند؛

ج: مهمتر از این دو، نقش نخبگان جامعه در این روند است که به گفته بشیریه «در فرآیند توسعه سیاسی برخی عوامل و زمینه‌ها موجبات تحقق و تکوین جامعه مدنی را فراهم می‌آورند که می‌توان گفت فرهنگ سیاسی نخبگان از مهمترین عوامل در این زمینه است و با جرأت می‌توان یقین داشت که مؤثرترین دلیل این شکل‌گیری است.» (بشیریه، ص ۲۰)

نقش نخبگان

گروه نخبه

رابرت میخلز می‌گوید:

www.SID.ir چنان‌که عادی کمتر به مسائل سیاسی رغبت نشان می‌دهند در نهایت نقش ضعیف‌تری در

پوشش سیاسی، بازی می‌کنند. در حالی که اقلیتی کوچک بنام نخبه که قابلیت سازماندهی دارد، قادر است که نهضت بپا کند و حتی حرکت‌های انقلابی را نیز به عهده گیرد. (میخلز، ص ۱۴۱)

بنابراین به نظر میخلز گروه نخبه به دلیل حضور مداوم و دیرپا در عرصه و صحنه سیاسی و اجتماعی قادر است تغییر و تحول ایجاد کند.

و یلفرد پاره‌تو در تعریف گروه نخبه می‌گوید:

شامل افرادی می‌شود که از برجستگی خاص و خصائصی بارز چون هوش، ذکاوت، مهارت و صلاحیت برخوردارند و در زندگی توأم با رقابتهای مداوم نمره بسیار بالایی دریافت می‌دارند و بطور کلی عناوین درخور مناسب برجسته سیاسی از قبیل وزیر، سناتور، نماینده پارلمان، رئیس دادگستری، فرمانده نظامی، سرهنگ و امثالهم را حمل می‌کنند. (ازغندی، ص ۱۴)

به نظر می‌رسد که پاره‌تو گروه نخبه را نسبت به جامعه از امتیازات اکتسابی و فطری‌ای برخوردار می‌داند که آنان را در موقعیت برتری نسبت به سایرین قرار می‌دهد و قابلیت به فعل درآوردن این امتیازات را نیز دارا می‌باشند.

هانتینگتون فرایند نقش نخبگان در جوامع را روش‌تر بیان می‌کند:

تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که ترقی و تعالی یا سقوط و فروپاشی هر مملکتی به نقش نخبگان سیاسی وابسته است و اندیشه و تفکر آن‌ها در اجرای برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و چگونگی تحقق خواست‌های مردم به میزان تعیین‌کننده و سرنوشت‌سازی مؤثر می‌باشد.

(هانتینگتون، ص ۱۷۰)

به عبارت دیگر تلاش در جهت افزایش ظرفیت نظام سیاسی جوامع در حال توسعه به لحاظ گستردگی، تنوع و سرعت این دگرگونی‌ها محتاج دخالت یکی از زیرسیستم‌های نظام سیاسی، یعنی نخبگان سیاسی است که به خاطر توانایی تأثیرگذاری بر ساختار و عملکرد کل نظام سیاسی با هیچ یک از پاره‌نظام‌های دیگر قابل مقایسه نیستند.

لوسین پای همین معنی را در توصیف و تبیین نقش نخبگان با الفاظ و آژه‌هایی متفاوت بیان می‌کند:

فرهنگ سیاسی حاکم در جامعه برآمده از فرهنگ عمومی جامعه، ایدئولوژی گروه نخبه و

عملکرد ساختار قدرت سیاسی است. هر نوع ساختار سیاسی نیازمند فرهنگ سیاسی خویش است و باید میان فرهنگ عامه و فرهنگ گروه حاکم تمایز قائل شد. در واقع فرهنگ عامه تابعی است از متغیر فرهنگ گروه نخبه. (پای، ص ۳۹)

می‌بینیم که نقش نخبگان در تحولات اجتماعی جوامع به قدری مهم است که اندیشمندان به ضرورت به تأثیر این نقش پرداخته‌اند و حتی بر مبنای همین ضرورت و اهمیت، برخی اندیشمندان خواسته یا ناخواسته مکتب نخبه‌گرایی را به وجود آوردند. افرادی همچون پاره‌تو، میخلز و گائتانو موسکا به نقش غیر قابل انکار و بی‌تردید نخبگان در تحولات اجتماعی اعتراف کردند و افرادی همچون هانتینگتون و پای خود را ناگزیر از تبیین این نقش دیدند.

نخبه‌گرایان، جامعه را به دو دسته عمده برگزیدگان و مردم تقسیم می‌کنند. نخبه‌گرایان معتقدند که برخی افراد صفات خاصی دارند که آنان را از هم‌نوعان‌شان متمایز می‌سازد. در این بینش، توده‌ها و اقشار اجتماعی در تشکیلات مدنی و سیاسی نقشی ندارند و این نخبگان هستند که برای آبراز وجود توده‌ها را متشکل ساخته، به دنبال خود می‌کشانند. به اعتقاد نخبه‌گرایان، در جوامع سیاسی همواره یک الیت یا گروه سرآمد حاکم است و هرگونه جامعهٔ سیاسی اعم از جمهوری و غیر آن بر اساس سلطهٔ گروهی اندک بنا شده است.

پاره‌تو بر این باور بود که در جوامع به طور کلی سه گروه حضور دارند: گروه کوچک نخبگان حاکم، نخبگان غیرحاکم و تودهٔ مردم. (آرون، ص ۲۵۰) به عقیدهٔ وی مهمترین نمودار از لحاظ تاریخی عبارت است از زندگی یا مرگ اقلیت‌های حاکم یا اشرافیت‌ها و عبارت مشهور وی این است: تاریخ گورستان نخبگان یا اشرافیت‌ها است. (آرون، ص ۲۵۰)

نقش نخبگان در جامعه ایران معاصر

با روی کار آمدن حکومت قاجار طبقه جدیدی به وجود آمد که از صنعتی شدن و پیچیده شدن روابط اقتصادی و اداری جامعه نشأت می‌گرفت. در واقع می‌توان گفت که نخبگان جدید ایران از زمان نهضت مشروطیت رشد کرده و پای در عرصه حیات سیاسی و اجتماعی ایران گذاشته‌اند. این گروه که می‌بایست عملاً و قانوناً در یک جامعه مردمی و دموکراتیک بیشترین تأثیر را بر پویش تصمیم‌گیری حکومت داشته باشند، به دلایل مختلفی از جمله وجود استبداد دیرپای سیاسی، وابستگی سیاستمداران به قدرت‌های خارجی، فقدان قانون جامع، روحیه و خصلت خودکامگی بازیگران سیاسی، عدم وجود زوند اصولی برای توسعه همه جانبه در ایران بدانسان که در غرب طی شده بود، عدم چرخش نخبگان در ساختار قدرت و بالاخره وابسته بودن طبقه مذکور به حکومت، به طور چشمگیری از کار آیی آنان در ایجاد تحولات اجتماعی کاسته بود.

یکی از اشتباهات گروه نخبه ایران این بود که بدون شناسایی جامعه خود و بدون آشنایی با نقاط ضعف و قوت و نارسایی‌های موجود تنها در صدد ارائه احکام و مفروضات ایدئولوژیک و گروهی خود بودند. اما چون ایدئولوژی‌های مرسوم آن زمان حاصل تجربه تاریخی و اجتماعی جامعه ایران نبود بلکه درسی بود که در مدرسه‌ها و مکتب‌های اجتماعی و سیاسی غرب آموخته می‌شد، بین آنان و شرایط عینی جامعه ایران نوعی بیگانگی و جدایی پدید آورد. بدون تردید اکثریت نمایندگان مجلس با درکی صحیح از ماهیت تمدن غرب و فهم درست از واقعیت‌های درون جامعه‌ای و با اصالت دادن به قانون خواهی صرف، به ستیزه با عناصر ملی پرداخته و زمینه فقر فرهنگی و عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی ایران را فراهم آوردند و در مقایسه‌ای گذرا و تطبیقی میان دو گروه نخبه در غرب و ایران، باید گفت که اگر در کشورهای صنعتی غرب تأثیرگذاری نخبگان سیاسی بر پویش سیاسی و اجتماعی جامعه نتیجه هوش، دانش، ذکاوت و تجربه آنان بود و دقیقاً به خاطر این برجستگی‌ها قابلیت اعمال نفوذ در افکار و اندیشه‌ها و تصمیم‌گیری‌های دیگران را پیدا کردند، در ایران این امر نه به خاطر هوش

و تجربه، بلکه به خاطر دارا بودن منشأ خانوادگی زمین‌داری ملوک الطوائفی و از نظر سیاسی به خاطر مقام و منزلت اجتماعی استثنایی آنان بوده است.

زهراسنجیعی بر پایه آماری که از پایگاه اجتماعی، سیاسی و خانوادگی رگروه نخبه در تاریخ معاصر ایران تدارک دیده، می‌گوید:

در دوره اولیه مشروطیت از مجموع ۱۱۴ وزیری که عهده‌دار اداره امور کشوری و لشکری مملکت بودند، ۸۸ نفرشان از میان دیوانیان برخاسته بودند. از این تعداد ۶۵ نفر از پدران وزیران و کارمندان عالی‌رتبه، ۲۱ نفر جزء و بقیه را کارمندان لشکری تشکیل می‌داده است. از لحاظ چگونگی تأمین مادی از تعداد ۱۱۴ نفر ۱۶ نفر از طریق عواید صرفاً ملکی، ۶۸ نفر از طریق دزآمدهای ملکی و دولتی و بقیه با دریافت حقوق دولتی خود را تأمین می‌کردند.

(سنجیعی، ص ۱۰۱)

نتیجه آنکه در دوران قاجار و در تاریخ معاصر ایران در انتخاب رجال و کارمندان عالی‌رتبه، پایگاه اجتماعی و خانوادگی از عوامل بسیار مؤثر بوده است و خود شاه نیز به ندرت از رجال بدون سابقه و پایگاه خانوادگی در اداره امور کشوری و لشکری استفاده می‌کرده است. به هر حال، این افراد به دلیل موقعیت خاصی که در دیوان داشتند و نیز به خاطر پشتوانه زمین‌داری، در زمره نخبگان اصلی دوره معاصر ایران قرار گرفته‌اند. و دقیقاً این جا است که علل پانگرفتن جامعه مدنی در ایران روشن می‌شود. در یک بررسی و نقد دقیق، درمی‌یابیم که عواملی از قبیل ساختار قدرت، طبقات اجتماعی و فرهنگ سیاسی هستند که در این فرآیند نقش مهمی داشته‌اند و یکی از این عوامل مهم، نبود طبقه نخبگان نیز بودند، غیروابسته و مستقل برای توسعه سیاسی است.

نیود این گروه اجتماعی قدرتمند و نوساز - همانند آنچه در نظام‌های توسعه یافته مشاهده می‌شود - و یا به عبارتی وجود ناکارآمد طبقه مذکور، مانع عمده‌ای در راه رشد جامعه مدنی در ایران بوده است. ضعف ساختار طبقات اجتماعی و استحاله آنان در دولت و سیطره همه‌جانبه دولت بر آنان موجب شده است که این گروه‌ها نتوانند نقش خود را به نحو مطلوب در جهت توسعه سیاسی ایفا نمایند و لذا توانایی ایجاد تحول

سیاسی در جامعه ایران را نداشته و فاقد کارآیی لازم برای ایجاد جامعه مدنی بوده‌اند.

تأثیر ناکارآمدی نخبگان ایران در عدم شکل‌گیری جامعه مدنی

قبلاً گفته شد که روند شکل‌گیری طبقه نخبه در ایران با طبقه نخبه در کشورهای توسعه‌یافته تفاوت ماهوی دارد؛ به همین دلیل، نهادینگی سیاسی و تحولات اجتماعی ایران در دوران قاجاریه تحت‌الشعاع منافع نخبگان قرار داشته و در واقع طبقه مذکور با حمایت و پشتیبانی شاه به عرصه سیاست وارد و فعال می‌شدند و نه به پشتوانه فکر و لیاقت شخصی. لذا به گفته دکتر بشیریه، گفتمان سیاسی حاکم در ایران همواره گفتمانی پاتریمونالیستی بوده است که در آن ساخت قدرت سیاسی از سوی حکام و مردم، رابطه‌ای عمودی و آمرانه از بالا به پایین تصور می‌شده است. (بشیریه، ص ۳۲) این گفتمان طبعاً رقابت و مشارکت را بر نمی‌تابیده و برعکس بر تابعیت و فرمانبرداری تأکید می‌کرده است. بر اساس فرهنگ تابعیت، حاکم موجودی برتر و قهرمان‌گونه و بی‌همتاست و از قداسیت برخوردار است. در چنین فرهنگی مردم انتظار دارند حکومت همه کارها را انجام دهد و خود را از مسئولیت بری می‌پندارند. فرد تابع می‌کوشد به هر نحوی رضایت حاکم را به دست آورد و به او نزدیک شود. رفتارهای سیاسی فرد میان فرصت‌طلبی، انفعال، ترس و تسلیم، سکوت و اعتراض پنهان نوسان می‌کند. «گفتمان سیاسی پاتریمونالیستی توانایی افراد را در همکاری و اعتماد نسبت به یکدیگر تضعیف می‌کند.» (از غندی، ص ۱۰۱)

ماروین زونیس می‌گوید مردم ایران انسان‌ها را طبعاً شرو و قدرت‌طلب، و همه چیز را در حال دگرگونی و اعتمادناپذیر می‌دانند و از نظر آنان، فرد باید نسبت به اطرافیان خود بدبین و بی‌اعتماد باشد و حکومت دشمن مردم است. (از غندی، ص ۱۰۱) طبیعی است که شاخصه‌های اصلی فرهنگ سیاسی چنین کشوری، بدبینی، بی‌اعتمادی، اجیاس بی‌کفایتی و ناتوانی سیاسی و انزوا و سیاست‌گریزی خواهد بود و مسلماً در چنین گفتمانی کمترین شرایط بروز، نصیب رقابت و مشارکت سیاسی و ظهور جامعه مدنی خواهد شد.

از این جا است که باید گفت «بی تردید مشکل اساسی ناکامی نظام پارلمانی در ایران نه از ضعف روح و محتوای قانون اساسی، بلکه بیشتر ناشی از نخبگان سیاسی بود. چرا که به استثناء تعدادی از آن‌ها که به معنای واقعی به رسالت واقعی خود عمل می‌کردند و تأثیر بسیاری بر حوزه عمل سیاسی داشتند؛ اکثریت را (خصوصاً نمایندگان مجلس) مردان سست‌عنصر، مطیع و بی‌اطلاع از مسائل سیاسی تشکیل می‌دادند. (Zonis, P:140)»^{۱۰} گذشته از این به نظر می‌آید که آنان مصلحت‌گرایانی بودند که نه درک روشنی از حقوق و وظایف خود داشتند و نه از دانش کافی و پیچیدگی‌های اقتصادی و اجتماعی بهره‌ای برد، بودند؛ و اصولاً باید گفت که نتیجه چنان فرهنگی با رویکرد آمریت و تابعیت ایجاب می‌کرد که آنان در درجه اول منافع و مصالح خویش، دوستان و اعوان و انصار خود را در نظر بگیرند و رفتار و کردارشان در راستای منافع عامه مردم قرار نداشته باشد. همین معنی را یحیی دولت‌آبادی در کتاب خود مورد ارزیابی قرار داده و در تبیین رفتارشناسی نخبگان سیاسی ایران و میزان اطلاع و آگاهی آنان معتقد است:

به غیر از معدودی که می‌دانند چه می‌کنند و مقصود چیست، دیگران نمی‌دانند چه خبر است. اسم مجلس را می‌شنوند، حرف مشروطه و قانون اساسی به گوششان می‌خورد اما قانون یعنی چه؟ مجلس کدام است؟ مشروطیت چیست؟ نمی‌دانند. کسبه تصور می‌کنند مجلس برای نرخ ارزاق تشکیل می‌شود، درباریان جاهل تصور می‌کنند مجلس همان شوزای درباری است، روحانیون تصور می‌کنند مجلس برای رسیدگی به محاکمات و اجرای احکام شرعی است و هیچ کدام از آن‌ها که نمی‌دانند حاضر هم نیستند از اهلس پیرسند این میهمان تازه‌وارد شده خصوصیت احوالش چیست. (دولت‌آبادی، ج ۲، ص ۸۴)

همان گونه که از محتوای کلام دولت‌آبادی برمی‌آید نامبرده یکی از مشکلات اساسی کشور در عدم دسترسی به نهادهای مدنی همچون مجلس، قانون اساسی و غیره را ناآگاهی و در واقع ناکارآمدی کسانی می‌داند که امروزه از طبقات نخبه جامعه محسوب می‌شوند.

در واقع، اگر بخواهیم در این بخش علل عدم شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران را،

علی‌رغم تلاش صد ساله و حتی بیشتر در این زمینه، ریشه‌یابی کنیم، سئوالاتی اساسی پیش روی ماست که در قالب پاسخ به آن‌ها تا حدودی می‌توان به این هدف دست یافت: چرا با وجود اصول مترقی و مطلوبی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود و بر مبنای آن حقوق سیاسی اجتماعی کلیه اقشار، گروه‌ها، انجمن‌ها و احزاب به رسمیت شناخته شده و تضمین گشته بود، در عمل چیزی تغییر نیافت و تقریباً همان فرهنگ سیاسی و ساز و کارهای پیش از تدوین قانون اساسی و استقرار مشروطیت تداوم یافت؟ و یا اینکه اگر هدف از تلاش‌های فراوانی که نخبگان جامعه انجام دادند، استیقرار مشروطه و جایگزینی روابط جدید در ساخت قدرت و فرهنگ سیاسی بود، چرا این تلاش‌ها به بار ننشست؟ آیا نخبگان آن گونه که باید و شاید توده‌های مردم و فرهنگ سیاسی آنان را نشناخته بودند؟ آیا مردم، نخبگان و ایده‌های آنان را باور نداشتند؟

همان‌طور که دیده شد، دولت‌آبادی در پاسخ و ریشه‌یابی این عدم موفقیت به ناآگاهی قشر نخبه اشاره دارد و تقی‌زاده نیز که خود از فعالترین نخبگان دوره مورد بحث است به نوعی همین اعتقاد را در مورد ناآگاهی طبقه مذکور دارد:

باکمال تأسف و در نهایت تأثر فوق‌العاده دیده می‌شود هنوز معنی مشروطیت و حکومت منظم

در بین عوام مملکت که سهل است در میان عقلای آن نیز مفهوم نشده. (اشاره، ص ۱۵۵)

حیدرخان عمواعلی نیز در خاطرات خود معتقد است که کسانی که در عرصه مبارزات مشروطه‌خواهی فعال بودند به قدری بی‌اطلاع و ناآگاه بودند که هنگام تحصن در سفارت انگلیس «از آنجایی که متحصنین سفارت مطلقاً اطلاعی از وضع مشروطیت نداشته و ترتیب آن را مسبوق نبودند فلذا هیأتی دیگر همیشه دستورالعمل‌های باطنی خودشان را به آن‌ها تلقین می‌نمودند.» (عمواعلی، ص ۶۹)

طباطبایی که خود از رهبران مشروطه است، ضمن جدا کردن حساب خود از این نخبگان، آشکارا درباره ناآگاهی و عدم اطلاع نخبگان این دوره می‌گوید:

ما مشروطیت را که خودمان ندیده بودیم ولی آنچه شنیده بودیم و آن‌هایی که مشروطه را دیده

بودند به ما گفتند مشروطیت موجب امنیت و آبادی مملکت است. ما هم شوق و عشقی حاصل

نموده، ترتیب مشروطیت را در این مملکت بزقراز نمودیم. (آدمیت، ص ۲۲۶)

یکی از عوامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری جامعه مدنی، در واقع، میزان آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی جامعه و اقشار مختلف، به خصوص طبقات نخبه و روشنفکر دست‌اندرکار فعالیت‌های سیاسی است. یعنی فرهنگ سیاسی^{۱۵} موجود که بر مبنای همین آگاهی‌ها شکل می‌گیرد است که تعامل بین نهاد‌های مختلف اجتماعی را تنظیم و تعیین می‌کند. به عبارتی هر چه میزان آگاهی‌های اجتماعی طبقات نخبه کمتر باشد، تعامل منطقی سخت‌تر و استقرار نهاد‌های مدنی طولانی می‌شود.^{۱۶}

علاوه بر ناآگاهی و عدم اطلاع‌آشناساز مختلف و نخبگان عرصه سیاست و اجتماع ایران دوره معاصر به عنوان یک مانع عمده بر سر راه شکل‌گیری جامعه مدنی، باید از آفت دیگری به نام منفعت‌طلبی و فرصت‌طلبی نیز به عنوان یکی دیگر از این موانع یاد کرد که به شکل وسیع و تقریباً فراگیری همه دست‌اندرکاران سیاسی، اجتماعی کشور بدان آلوده بوده‌اند و تقریباً همه گروه‌ها، افراد و جریان‌ها یکدیگر را در این خصوص متهم می‌نموده‌اند. احتشام السلطنه که نقش کلیدی و مهمی در جریان‌ات این دوره داشته و به عنوان کسی که هم مقام و منصب دولتی داشته و هم در مقاطعی عنوان نمایندگی و حتی ریاست مجلس را داشته، آشکارا می‌گوید: «بعضی از رؤسای ملیون برای جلب منفعت قدم می‌زنند، وطن‌فروشی می‌کنند، پول می‌گیرند و اعمال غرض می‌کنند.» (موسوی، ص ۱۹۲) که با توجه به شناخت دقیق و نزدیک احتشام السلطنه از تقریباً کلیه افراد، گروه‌ها و جناح‌های موجود در جریان‌ات سیاسی کشور، این سخنان وی بسیار قابل توجه و بااهمیت است. خاصه این که مخبر السلطنه هدایت که به لحاظ پایگاه اجتماعی و سیاسی با احتشام السلطنه برابری می‌کرد،^{۱۷} نیز ضمن برشمردن نکات مثبت و منفی دست‌اندرکاران جریان‌ات سیاسی اجتماعی هم‌عصر خود، به نوعی همین وضعیت را بازگو می‌کند:

معنی مشروطه را صدی نود نمی‌دانستند. به حرف‌های رنگین خصوصاً باخترارت توجهی بود.

کثر نفخ شخصی را بر صلاح مملکتی ترجیح می‌دادند. تجزیه معلوم کرده آن که بیشتر بر خلاف

دولت در نطق‌ها جرارت به خرج می‌دهد شبها درباریان را ملاقات کرده است یا ظل‌السلطان را. هر یکی که به دول اجنبی بیشتر حمله می‌آورند سرسپرده سفارتی هستند. (مخبرالسلطنه، ص

۲۰۶)

در ادامه گفتنی است که ایندثولوژی و فرهنگ گروه‌های حاکم یک جامعه در درون گفتمان‌های بزرگ‌گیری ریشه دارد که تحول آن نیز ابتدا به ظهور تحول در همه گفتمان‌ها منوط است؛ لذا شکل‌گیری جامعه مدنی نیز به ظهور گفتمان جامعه مدنی بستگی دارد؛ چون برخی مفاهیم، کردارها و رویه‌های سیاسی گروه‌ها و افراد به ظهور و تثبیت جامعه مدنی کمک می‌کند و برخی دیگر - مثل نمونه‌هایی که در بالا ذکر شد - به پانگرفتن یا حیف آن می‌انجامد. این آقیاب - همان‌گونه که گفته شد - به همه اقشار و دست‌اندرکاران عرصه سیاست ایران مربوط می‌شد. تقی‌زاده که از او پیشتر در خصوص ناآگاهی و بی‌اطلاعی مشروطه‌خواهان نقل قول شد، خود به لحاظ خصلت‌های شخصی و منفعت‌طلبی از سوی بشریه معتبری همچون حبل‌المتین چنین ارزیابی شده است:

به عقیده ما دارای چند عیب است، اول فرهنگ پلنگ طبیعتی یعنی این که کسی را بالای دست

خود نتواند دید، دوم پارتی‌بازی. (روزنامه حبل‌المتین، شماره ۱۰، ص ۱۶)

همین نشریه زمانی که تقی‌زاده از سوی علما متهم به فساد مسلک سیاسی شد، به دفاع از او برخاست اما خصلت «پارتی‌بازی» که در واژگان آن روز به نوعی فرقه‌گرایی و باندبازی تعبیر می‌شد، در او به قدری مشهود بوده که حبل‌المتین نیز نتوانسته آن را کتمان نماید. این خصلت‌ها از عواملی هستند که فعالان و نخبگان سیاسی و اجتماعی را به مقاومت در برابر شکل‌گیری جامعه مدنی وامی‌دارد و متأسفانه عواملی دیرپا و مقاوم نیز هستند. و از همین رو است که صاحب‌نظران تکوین و نهادمندی جامعه مدنی را نه تنها به تحول در حوزه ساختارهای اجتماعی و اقتصادی بلکه به تغییر در نگرش نخبگان نسبت به فرآیند گفتمان سیاسی و ساختارهای قدرت منوط می‌دانند.

مخبرالسلطنه در جای دیگری از کتاب خود به گونه‌ای روشتر می‌گوید: «عده آنان که درد وطن را بر اغراض و امراض ترجیح می‌دهند خیلی محدود است، افسوس که

همان محدود هم دست به دست هم ندادند» (مخبرالسلطنه، ص ۳۱۹)
 با نظر به چنین گزارشاتی، می توان دریافت که یکی از ارکان اصلی استقرار جامعه مدنی که همانا نخبگان جامعه اند، در ایران به چه تلاطم و آلودگی دچار بوده است.
 احتشام السلطنه با را فراتر گذاشته، می گوید:

به هزار اسم انجمن تشکیل یافته و هر کس از هر جا وامانده و دست از کار کشیده بود مشروطه طلب و تمیزه گردان و مجلس را با خود به این طرف و آن طرف می کشید. برای مقصرین کلاه بردار که یک عمر مال دولت و مردم را خورده بودند کافی بود که خود را داخل انجمن کرده یا در سایه یکی از انجمن ها قرار گیرد و باز در حقیقت برای چاپیدن و زور گفتن در لباس تازه مشروطه خواهی اقدامات خود را دنبال کنند. (احتشام السلطنه، ص ۵۹۳)

لذا همان طور که می بینیم، طبقه نخبه کشور علاوه بر ناآگاهی و بی خبری، به نفع طلبی و فرصت طلبی نیز آلوده بوده و این عناصر بر ناتوانی و عجز نخبگان در امر استقرار جامعه مدنی می افزوده است. اما نباید پنداشت که همه موانع صرفاً به چند مورد محدود می شده است بلکه «ضعف سیاسی» نخبگان نیز از عوامل یا موانع درخور توجهی است که خود نتیجه طبیعی دو عامل پیش گفته بود. به دلیل عدم آگاهی نخبگان از روند مسائل سیاسی - اجتماعی، چه در سطح جهان و چه ایران، و نیز دخالت عنصر نفع طلبی و فرصت طلبی در خواسته ها و اهداف آنان، وضعیت فراهم آمده بود که به «ضعف سیاسی» و در نهایت عدم تشخیص سره از ناسره و یا اهم از مهم شده بود. آنان نمی دانستند و یا نمی خواستند بدانند که حضور در عرصه سیاست قواعدی دارد که لاجرم باید رعایت شود. استقرار نظام پارلمانتاریستی و نهادهای مدنی هزینه هایی می طلبد که با رعایت قواعد و ملزومات و فراز و نشیب های این راه پرداخته می شود.

بهباز در تاریخ مختصر احزاب سیاسی درباره مجلس و رعایت قواعد اکثریت و اقلیت

می نویسد:

در مجلس چهارم اقلیت مجلس را عناصری از حزب تازه سوسیالیست و عده ای از رفقای قدیم

من به وجود آورده و اکثریت مجلس را اصلاح طلبان در دست گرفته بودند و این اکثریت و

اقلیت هم چون پایداری بزرگ مسلك و مرام نبود بعد از يك سال گاهی به هم می خورد. یعنی اقلیت با دسته دیگری سازش می کرد و از آن ها قریب می زد و از ناراضیان استفاده کرده دولت را می انداخت. باز افراد اکثریت قدیم دست و پا کرده رفقای قرزده سابق را جلب کرده و از افراد مؤتلف یا اقلیت هم چندتایی ر بوده دولت افتاده را به روی کار می آوردند. (بهار، ج ۱، ص

(۱۳۱)

همین نشان می دهد که نخبگان یا فعالان سیاسی جامعه، از مسائل سیاسی و نظامهای پارلمانی و پدیده هایی همچون اقلیت و اکثریت و ساز و کارهای مربوط به آن درک درست و روشنی نداشتند و این خود از ضعف سیاسی آنان ناشی می شد؛ چیزی که برای یک کشور در مرحله گذار، فاجعه انگیز است؛ چون این یعنی هدایتگران جامعه خود همچون ناخدا یان بی تجربه فاقد بینش و نگرش لازم اند و اگر خدای ناکرده دریا طوفانی شود، چه ها که نمی شود.

روزنامه حبل المتین در تحلیل پیرامون ضعف سیاسی نخبگان ایران، وضعیت مجلس را مثال می زند و می نویسد:

نظر به عدم آشنایی احزاب سیاسی به اصول پارلمانی دنیا، اکثریت نقادی را تعبیر به دشمنی و اقلیت نقادی را از نزاکت گذراننده، آلوده به دشنام می ساخت. رفته رفته به جای اینکه از این اصول اساسی فایده برگیریم زبان بردیم یعنی به اندازه های تقارین مجلسیان پدیدار آمد که هر یک منتهای آمالشان فقط غلبه بر دیگری بود. (حبل المتین، ش ۱۲، ص ۱۲)

این منی رساند که آن چه از ملزومات استقرار نهاد های مدنی در کشور بود، خود به هدف تبدیل شد و به ایستایی و رکود جامعه منتجر گردید. به عبارتی نخبگان که می بایست از قواعدی همچون اقلیت و اکثریت، حزب، صنف و انجمن و غیره در جهت ایجاد بستری برای توسعه یافتگی و رسیدن به مرحله استقرار جامعه مدنی بهره گیرند، دقیقاً در همین مسائل زمین گیر شدند و به جای برخورد با موانع به جان هم افتادند و در حالی که همه احزاب، گروه ها، شخصیت ها و نخبگان باید نوک پیکان حمله خود را به سمت درباری که خود از موانع پیشرفت و توسعه بود نشانه می رفتند، با یکدیگر

برخوردهایی کردند که آنان را از حرکت اصلی و اضولی به شوی استقرار جامعه مدنی به کلی دور کرد.

همین نشریه در شماره بعد، خصلت‌های منفی این طبقه مهم اجتماعی را یادگار استبداد می‌داند و می‌نویسد:

بزرگترین یادگار استبداد که در ایران باقی مانده است همانا سبک و روش جزاید ماست چه

علامت تشخیص و بزرگی و بزرتری در دوره استبداد فحاشی و دشنام‌گویی بود. (حبل‌المتین، ش

۱۳، ص ۱۲)

با این همه، انحراف جامعه ایرانی در مرحله گذار از مسیر منتهی به استقرار جامعه مدنی بیش از آن که از استبداد دربار و شاهان خودکامه متأثر باشد، از ناآگاهی، منفعت‌پرستی و ضعف سیاسی عظیمی ناشی شد که متأسفانه نخبگان و متولیان این دوره به آن دچار بودند. در حقیقت تأثیرگذاران بر جریانات سیاسی از قبیل گروه‌های قدرتمند، احزاب سیاسی، وکلای مجلس و... همگی علت‌غایی اصول خود، یعنی پارلماناریسم را در راه سرکوب رقیب فدا کردند و به جرأت می‌توان گفت که گاه حتی استقلال وطن را نیز در این راه خرج می‌کردند و به قول حبل‌المتین «احزاب سیاسی ما را هیچ فرقی با دسته‌بندی‌های حیدری و نعمتی‌های سابق» نبود. (حبل‌المتین، ش ۱۵، ص ۱۰)

اگر به جایگاه حبل‌المتین در میان مطبوعات دوره معاصر تاریخ ایران توجه کنیم، عمق این کلام آن را بهتر در خواهیم یافت؛ و به نظر نگارنده نیز ضعف سیاسی نخبگان در ناکامی جامعه ایران در فرآیند گذار بیشترین تأثیر را داشته است.

مخبرالسلطنه در کتاب خود صحنه‌هایی را از مجلس توصیف می‌کند که واقعاً تأثرآور است. وی می‌نویسد «دندان نخرد می‌کنند و ستر می‌شکنند. مردم از وضعیت و جریان ناراضی، کشمکش ساری است. اوضاع شبیه به گود زورخانه.» (مخبرالسلطنه، ص ۳۵)

این مسأله شاید چندان مهم جلوه نکند؛ چون به هر حال در جریانات سیاسی و

اجتماعی، وقوع چنین صحنه‌های خشونت‌آمیز نه تنها قابل پیش‌بینی بلکه کم و بیش طبیعی است، اما اگر توجه کنیم که منظور مخبرالسلطنه صرفاً درگیری مشروطه‌خواهان با یکدیگر است و نه با مستبدین طرفدار دربار، به این نکته پی خواهیم برد که سخن مخبرالسلطنه به چه معناست. ضمناً این ضعف سیاسی و ناتوانی فکری این نخبگان مشروطه‌خواه به جایی رسیده بود که اصل نهادهای مدنی مثلاً مورد حمایت آن‌ها را انکار می‌کرد. چیزی که سردار اسعد نیز به وضوح به آن اشاره کرده است:

امروز متوقع بودم دشمنی‌های خیلی سخت با هم متحد شده دست به دست یکدیگر بدهند. باز می‌بینم گفتگوی اعتدال و انقلاب است. این حرفی که ما را خراب کرده است باز ادعا می‌شود. این حرف‌ها را تا ما از مجلس برنیدازیم به آرزوهای خودمان نائل نخواهیم شد. باید این گفتگو را از میانه برداریم. (سردار اسعد، ج ۱، ص ۳۵۳)

با نظر به جایگاه ویژه سردار اسعد در طول دورهٔ حوادث مربوط به نوگرایی ایران، جدت و شدت ضعف استنباط مؤثرترین نخبگان سیاسی کشور خصوصاً در مورد نهادهای جدیدی همچون احزاب سیاسی و تأثیر مخرب این ضعف بر مناسبات مدنی به خوبی آشکار می‌شود. و تأسف‌بار آن که احتمالاً کلیهٔ اعضای هر دو حزب مورد اشارهٔ سردار اسعد، خود نیز متقابلاً از این ضعف همدیگر مطلع و بر آن واقف بودند.

در روزنامهٔ مجلس، پیرامون حوادث و جریانات سال‌های مذکور، از زبان حزب اعتدالیون علیه حزب مخالفشان (= حزب دموکرات) مطلبی چاپ شده که چیرگی منش غیراصولی بر رفتار هر دو حزب فراگیر کشور را به نمایش می‌گذارد:

آقایان (منظور حزب دموکرات) مخترع انقلاب به پارتی‌های خود که تمام دوائر دولتی را ارث بالاستحقاق خود دانسته حتی گریهٔ اداره را هم انقلابی اختیار کرده‌اند، و سعی می‌کنند که اعتدالی در هیچ کجا کاری نیابد. (روزنامهٔ مجلس؛ ش ۲۳، ص ۱۱)

در بیانات گفته‌های اعضای حزب دموکرات در مورد گروه‌ها و احزاب سیاسی نیز عیناً همین شیوهٔ کلامی مسلط است و همان منش رفتاری را به نمایش می‌گذارد. به عنوان مثال، به این سخنان تقی‌زاده علیه حزب دانشناکسیون و یفرم‌خان توجه کنید:

۴ * یفرم خان در تبریز ۲۵ عدد: فننگ، ۵ تیربار با ۱۵ هزار فننگ را به کمیته دانشناکسین تحویل داده، نیز به جوانانی که تحصیل کرده و می‌خواهند کاری پیدا کنند، در ادارات خود مشغول نمی‌دهند مگر آنکه فرقه دانشناک را قبول کرده داخل شوند. (افشار، ص ۲۲۳)

این‌ها نمونه‌هایی بود از مسائل فیما بین نخبگان متولی جریانات سیاسی آن دوره که علی‌رغم برخورداری از جایگاه و نقش کلیدی و مؤثر، متأسفانه تقریباً همگی در انجام رسالت و نقش خود ناتوان و ناکارآمد بودند.

نتیجه

جامعه ایران حدود دو بیست سال است که درگیر مباحث مربوط به استقرار جامعه مدنی است. این مباحثات و مجادلات که در عرصه سیاسی - اجتماعی ایران چالش‌های جدی ایجاد کرده، تاکنون به نتیجه‌ای مثبت، بدان معنی که جامعه به درستی دوره گذار را شروع و به انجام رساند، نرسیده است. اگر بخواهیم ناکامی جامعه را در این فرآیند دقیقاً مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، نباید عواملی همچون استبداد دولت‌ها، تهاجم خارجی، اوضاع سیاسی، اجتماعی و بالاخره نقش نخبگان را به‌طور دقیق کالبدشکافی کنیم.

بسیاری از اندیشمندان در این پروسه برای نقش نخبگان اهمیت فراوانی قائل هستند، به طوری که برخی همچون پاره‌تو، گائتانو موسکا و رابرت میخلز اصولاً مبلغ مکتب نخبه‌گرایی هستند. در مقاله حاضر نیز موضوع مورد بحث با توجه به نقش نخبگان بررسی و تحلیل شد و گفته شد که هر چند عواملی همچون استبداد قاجارها و نفوذ دولت‌های خارجی مانعی بر سر راه استقرار جامعه مدنی بوده، در زمانی هم که شرایط برای رشد و استقرار نهادهای مدنی فراهم می‌شد این نخبگان جامعه بودند که به دلیل ناآگاهی، متفعت‌طلبی و ضعف سیاسی نتوانستند از شرایط پیش آمده در راه توسعه همه‌جانبه و در نهایت استقرار جامعه مدنی استفاده لازم را ببرند و لذا نویسنده بر آن است که اندیشمندان و تحلیل‌گران تاریخ و جامعه‌شناسی، در بررسی موانع استقرار

جامعه مدنی در ایران دوره معاصر؛ قبل از هر چیز باید به نقش ناکارآمد نخبگان توجه داشته باشند.

منابع و مآخذ

- ازغندی، علیرضا. ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب: تهران: نشر قومس، ۱۳۷۶.
- آرون، ریمون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمه باقر پرهام. تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴.
- افشار، ایرج. اوراق تازه‌یاب مشروطیت. تهران: انتشارات جاوید، ۱۳۵۹.
- آدمیت، فریدون. ایدئولوژی نهضت مشروطیت. تهران: انتشارات روشنفکر، ۱۳۶۹.
- بشیری، حسین. «جامعه مدنی، قدرت، ایدئولوژی». تهران: نشر علوم دین، ۱۳۷۸.
- پای، لوسین. فرهنگ سیاسی، توسعه سیاسی. ترجمه مجید محمدی. جامعه و فرهنگ. (تهران: شماره ۴، پاییز ۱۳۷۰).
- دولت‌آبادی، یحیی. حیات یحیی. تهران: انتشارات عطار، (۱۳۷۱).
- ستیس، و. ت. فلسفه هگل. ترجمه حمید عنایت. تهران.
- شجیعی، زهرا. نخبگان سیاسی ایران. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۲.
- کوزر، لوئیس. زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
- میخلز، رابرت. جامعه‌شناسی احزاب. ترجمه احمد تقیب‌زاده. تهران: نشر قومس، ۱۳۷۵.
- موسوی، سیدمحمد مهدی. خاطرات احتشام السلطنه. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۶.
- ملک‌الشعرا، بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد اول. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- مخبرالسلطنه. خاطرات و خطرات. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۴۴.
- عمواغلی، حیدرخان. «خاطرات شخصی حیدرخان عمواغلی». مجله یادگار. (سال سوم، شماره ۵)
- هانتینگون، ساموئل. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علم، ۱۳۷۵.

Gidens, Antony. *Capitalism and Modern Social Theory*. Cambridge University press, 1977

Zonis, Marvin, *The Political Elite of Iran*. Princeton, Newjersey: Princeton University press, 1971

جرائد و نشریات

روزنامه جبل‌المتین (شماره ۱۰، سال ۱۳۲۷ ه‍.ق)

روزنامه جبل‌المتین (شماره ۱۲، سال ۱۳۲۹ ه‍.ق)

روزنامه جبل‌المتین (شماره ۱۵، سال ۱۳۲۹ ه‍.ق)

روزنامه مجلس (دوره دوم، جلد اول)